



OLU TANRININ ADILA

اولو تانرینین آدیلا

Yaşasin Botov AzərBaycan Birligi

.Kililk Edin ,Hər Hansi Linki İstərsiniz Oxoyasız

برای مشاهده بر روی لینک مورد نظر در کنار کلیک کنید

[Http://Sozluk.blogfa.com](http://Sozluk.blogfa.com)

Tansu_azm@yahoo.com

PDFləşdirən: kitablar saytı

<http://www.kitablar.com>

آموزشگاه زبان ملال
MELAL LANGUAGE INSTITUTE



من سئویرم آذربایجان ائلینی،
اؤیره نیرم اونون شیرین دیلینی،
بو دیل اجدادیمین حیات سسی دیر،
اودلار یوردوموزون اود نفسی دیر!



ویژگی های زبان تورکی و مقایسه کوتاه بین تورکی و فارسی Turkish Language

خلاصه شده از رساله (مقایسه اللغتين)

تألیف دکتر جواد هیئت

تهیه و تنظیم : تایماز (م.ن)

متأسفانه در دوران پهلوی، به پیروی از افکار ملی گرایانه افراطی و شوونیستی بیش از نیم قرن در این باب سیاست جبر و تحمیل اعمال شد و از چاپ و انتشار هر گونه کتاب تورکی جلوگیری به عمل آمد و زبان فارسی هم بصورت زبان انحصاری دولتی و تحمیلی در آمد! در نتیجه این سوء تدبیر و انحصار طلبی و سیاست زور گویی، زبانهای غیر فارسی مردم ایران، بویژه تورکی رسماً "ممنوع شد. البته اینگونه رویه و اعمال غیر انسانی و ضد مردمی بدون واکنش نماند و در مردمی که زبانشان ممنوع اعلام شده بود عکس العمل هایی نا مطبوع و گاهی کینه و نفرت برانگیخت و خواه و نا خواه از شیرینی لهجه فارسی هم در مذاق آنها کاسته شد!؟

بعد از سقوط رژیم پهلوی و رفع ممنوعیت دولتی در مدت کوتاهی کتاب و مجله و روزنامه به زبان تورکی چاپ و منتشر شد و دیوانهای شعرای تورکی گو قدیم و جدید تجدید چاپ گردید و زبان تورکی مجدداً "ولو بطور نسبی فرصت و میدان هنرنمایی یافت.

در حال حاضر ۲۵ لهجه یا زبان تورکی در مناطق مختلف شوروی سابق، ترکستان شرقی (چین)، ترکیه و بالکان زبان رسمی مردم است و در حدود ۲۰ لهجه یا زبان تورکی دارای کتابت و ادبیات کتبی است.

ادبیات شفاهی تورک ها بسیار غنی است و در هر منطقه ضمن ویژگی های عمومی و قدیمی خصوصیات محلی را نیز در بردارد. ادبیات شفاهی تورک زبانان ایران شاید غنی ترین و یا یکی از غنی ترین آنها در نوع خود میباشد.

کتاب ده ده قورقود که داستانهای اقوام اوغوز را بازگو میکند، یکی از قدیمی ترین آثار ادبیات شفاهی است و بطوریکه اغلب دانشمندان معتقدند، همچنانکه از متن کتاب هم بر می آید مهمترین وقایع تاریخی این داستانها در آذربایجان و در قسمت شرقی آناتولی رخ داده و در آن از قهرمانی ها و ویژگی های قومی و قبیله ای مردم این سرزمین سخن رفته است.

طبق آمارهای اخیر در دنیا **شش هزار** زبان موجود است که نیمی از آنها کمتر از ده هزار و یک چهارم آنها کمتر از یک هزار گویشور دارند و تنها ۲۰ زبان هستند که صدها میلیون نفر بدانها سخن می گویند. زبان شناسان معتقدند که **یک زبان به شرطی می تواند زنده بماند که حداقل یک صد هزار نفر گویشور داشته باشد** بنابراین بیش از نیمی از زبانهای حاضر در حال نابودی هستند.

اینترنت، حکومت های ملی در گزینش و تحکیم زبانهای ملی و تضعیف دیگر زبانها نقش مهمی دارند. پیشرفت علمی و صنعتی شدن و روشهای ارتباطی نوین نیز به نابودی زبانها کمک می کند. **زبانی که در اینترنت نباشد زبانی است که در دنیای نوین "دیگر وجود ندارد"**، این زبان مورد استفاده قرار نمی گیرد و در تجارت هم بکار نمی رود.

در حال حاضر هر سال ده زبان از بین می رود، افق آینده نیز تیره تر به نظر می رسد. برخی چنین پیش بینی کرده اند که ۵۰ تا ۹۰ درصد زبانهای فعلی در این قرن از بین می روند و بدین سبب حفظ آنها امری ضروری به شمار می رود.

مسئله زبان در قرن ۲۱ ام دو سنوال را مطرح می سازد. از یکسو زبانهای ملی یا پرگویشور چگونه در برابر پیشتازی زبان انگلیسی مقابله کنند؟ از سوی دیگر، زبانهای فرعی یا محلی چگونه می توانند از خطر نابودی نجات یابند و در جهت توسعه پیش بروند؟

برای حمایت از زبانهای محلی و جلوگیری از نابودی آنها در ۱۰-۱۲ سال اخیر مقامات بین المللی تصمیماتی اتخاذ و قطعنامه هایی صادر کرده اند . از جمله:

در ۱۸ دسامبر ۱۹۹۲ مجمع عمومی سازمان بین الملل متحد بیانیه مربوط به حقوق اشخاص متعلق به اقلیت های قومی یا ملی، مذهبی و زبانی را به تصویب رساند. این بیانیه کشورها را موظف کرد تا از موجودیت و هویت اقلیتها در داخل مرزهایشان حمایت کنند. **از میان حقوق پیش بینی شده برای اشخاص متعلق به اقلیتها عبارتند از: حقوق برخورداری از فرهنگ خاص خودشان / حق استفاده از زبانشان / اجازه شرکت مؤثر در فعالیت های فرهنگی، مذهبی، اجتماعی، اقتصادی و زندگی عمومی و نیز در تصمیم گیریهای مربوط به اقلیتی که به آن متعلق هستند. / اجازه تاسیس و اداره موسسات مربوط به خودشان، حق ایجاد ارتباط صلح جویانه و خالی از تبعیض با اعضای گروه خودشان یا دیگر اتباع کشورهای دیگری که با آنها پیوندهای مشترک قومی ، مذهبی و زبانی دارند. این نخستین سند قابل قبول جهانی و جامع مربوط به حقوق اشخاص وابسته به اقلیتهاست و از همین رو بر نحوه اجرا و تصویب قوانین ملی کشورها تأثیر خواهد گذاشت.**

شباهت و خویشاوندی زبانها از دو نظر بررسی میشود:

۱- منشأ زبانها

۲- ساختمان و شکل خارجی زبانها (مورفولوژی)

زبان تورکی از نظر منشأ جزو زبانهای اورال-آلتای و یا به بیان صحیحتر، از گروه زبان های آلتائی است.

زبانهای اورال-آلتای به مجموعه زبانهایی گفته میشود که مردمان متکلم به آن زبانها از منطقه بین کوه های اورال-آلتای (در شمال ترکستان) برخاسته و هر گروه در زمانهای مختلف به نقاط مختلف مهاجرت نموده اند.

این گروه زبانها شامل زبانهای فنلاند، مجارستان (اورالیک) و زبانهای تورکی، مغولی، منچو و تونقوز (زبانهای آلتائیک) میباشد.

از نظر ساختمان و مورفولوژی زبانها به سه دسته تقسیم میشوند:

۱- زبانهای تک هجانی و یا تجریدی : مانند زبان چین جنوب شرقی آسیا. در این زبانها کلمات صرف نمی شوند و پسوند و پیشوند نمی گیرند و تغییر نمی کنند. گرامر منحصر به نحو و ترکیب و ترتیب کلمات است که معانی کلمات را تغییر میدهد. در این زبانها آکان یا استرس (تاکید یا وورغو)، تن صدا و انتو ناسیون یا آهنگ ادای کلمات و جمله بسیار مهم است و معنا را مشخص میکند. در زبان چین تعداد کمی از واژه ها تک هجایی هستند.

۲- زبانهای تحلیلی یا صرفی : در این زبانها ریشه کلمات هم ضمن صرف تغییر می نماید مانند: گفتن - می گویم. زبانهای هند و اروپائی و از آن جمله زبان فارسی جزو این گروه می باشند.

۳- زبانهای التصاقی یا پسوندی : در این زبانها کلمات جدید و صرف افعال از چسباندن پسوندهای مخصوص به ریشه کلمات ایجاد میشود و این مسئله سبب پیدایش لغات جدید و غنای لغوی می گردد. در این زبانها ریشه ثابت و در موقع صرف تغییر نمی یابد. پسوندها تابه آهنگ ریشه بوده و به آسانی از آنها قابل تشخیص اند. زبان تورکی و گروه زبانهای اورال-آلتائی جزو این دسته می باشند.

در زبانهای هند و اروپائی از جمله فارسی پیشوندهای جر(ادات) با حروف اضافه وجود دارد. در صورتی که در تورکی پیشوند وجود ندارد. مثلا در برابر کلمه ی **انترناسیونال** (فرانسه) و بین الملل (عربی)، **در تورکی میلتلر آراسی و یا اولوسلار آراسی** گفته میشود. یعنی به جای پیشوند ، پسوند بکار میرود، چون در تورکی کلمات از آخر تکامل و توسعه پیدا می کنند.

در زبانهای هند و اروپائی عنصر اصلی (مبتدا و خبر) در ابتدا قرار می گیرد و عناصر بعدی با ادات ربط به شکل حلقه های زنجیر به یکدیگر مربوط میشوند و اگر عناصر بعدی قطع شوند ساختمان جمله ناقص نمی شود . ولی در تورکی ترتیب عناصر کاملا بر عکس است . یعنی ابتدا باید عناصر ثانوی و فرعی تنظیم و گفته شود، عنصر اصلی، یا فعل هم در آخر قرار می گیرد. **مثال در فارسی = من به شیراز رفتم تا دوستم را ببینم** که اخیرا از فرانسه آمده و در آنجا شش سال طب خوانده است.

حال همین مثال در تورکی = آلتی ایل صب اوخویاندان سونرا فرانسادان یئنی قاپیدان دوستومو گؤرومک اوچون شیرازا گئتدیم.

جی،ال،لوپس در دستور خود اجزای جمله تورکی را به ترتیب زیر می شمارد:

۱-فاعل ۲-قید زمان ۳- قید مکان ۴-مفعول غیر صریح ۵-مفعول صریح ۶-قید و هر کلمه ای که معنی فعل را تغییر دهد ۷-فعل.

هر چیز معین بر غیر معین مقدم است، یعنی اگر مفعول صریح معین باشد بر مفعول غیر صریح غیر معین مقدم میشود. مثال جمله مرتب تورکی چنین است:

نقاش گنچن گون موزده گلن لره تابلولارینی اوزو گؤستردی یعنی نقاش روز گذشته در موزه تابلوهای خود را به تماشاچیان خودش نشان داد.

بعلاوه هر عنصری از جمله که به آن بیشتر اهمیت داده شود نزدیک فعل قرار می گیرد.

در صورتی که جمله با فعل ختم نشود جمله معکوس گفته میشود که در محاوره ، شعر و سبکهای خاص به کار میرود.

هماهنگی اصوات: یکی از بارزترین ویژگی های تورکی هماهنگی اصوات است. اصوات یا آواها در زبان به عنوان عناصر بسیط تشکیل دهنده کلمات دارای نقش اساسی هستند در زبان تورکی بین اصوات مختلف ریشه و پسوند هماهنگی موجود است.

هماهنگی اصوات سبب میشود که کلمات تورکی دارای آهنگ خاص بوده و تلفظ صحیح آنها اثر مطبوعی در شنونده ایجاد نماید.

حروف یا صداهاى رایج تورکی ۳۲ عددند که از آنها ۹ صائت و بقیه صامت هستند.

در تورکی بر خلاف فارسی و عربی صدا دارها کوتاه اند و به همین علت شعرای تورکی گو در شعر عروضی به اجبار از کلمات فارسی یا عربی استفاده کرده و یا بعضی اوقات صداها را کشیده تلفظ می کنند. وزن عروضی بر خلاف وزن هجایی برای شعر تورکی مناسب نبوده و در شعر معاصر جای سابق خود را از دست داده است. شعر تورکی قبل از پذیرفتن اسلام با وزن هجایی سروده شده و "**قوشوق**" یا "**قوشقی**" نامیده میشد. بعد از آنکه بر اثر مهاجرتها تورکان به اعراب و فارسی زبانان نزدیک شدند وزن عروضی آن را از آن اقتباس و به مرور وزن کلاسیک شعر تورکی قرار دادند. با وجود این شعرای خلقی (اوزانها و عاشیقها) اشعار خود (بایاتی ، قوشما و...) را با وزن هجائی سروده اند.

در بررسی مقایسه ای زبانها از چهار نقطه نظر تحقیق میشود:

۱-از نظر جمله بندی یا نحو

۲- از نظر مورفولوژی یا شکل خارجی و پسوندها

۳- از نظر آوایی یا فونتیک (صداها)

<http://tansu.blogfa.com>

اینک درباره لغات و مخصوصاً افعال تورکی در مقایسه با لغات و افعال فارسی توضیحاتی داده میشود.

در این باب امیر علیشیر نوائی در حدود ۵۰۰ سال قبل در کتاب محاکمة اللغتين بحث قابل توجهی نموده و بعنوان مثال **یکصد لغت تورکی را که معادل آنها در فارسی نیست** مطرح نموده است، همچنین تعداد زیادی **از افعال تورکی را که فارسی ندارد** برشمرده است.

نوائی می گوید معادل این کلمات که صد تای آن بعنوان نمونه ذکر شد در فارسی وجود ندارد، بنابراین اگر بخواهیم معانی این کلمات را به فارسی زبانها بفهمانیم ناچار باید به کمک جمله هایی با کمک گرفتن از کلمات عربی متوسل شویم.

لغاتی را که نوائی در کتاب خود بعنوان مثال بکار برده کلمات تورکی جغتائی است و اغلب برای تورک زبانان ایران نا آشناست از اینجهت در این رساله به جای آنها لغات مشابه تورکی آذربایجانی بکار برده شده است.

در این رساله در حدود ۱۷۰۰ کلمه تورکی آذربایجانی درج شده که در فارسی کلمه مستقلى برای آنها بکار نمی رود. ضمناً بعنوان نمونه در حدود ۲۵۰ کلمه تورکی نقل شده که عیناً در فارسی بکار میرود مانند: آقا، خانم، سراغ، اوغور، قاب، قاشق، قابلمه، دولمه، بیرق، سنجاق و امثال آنها.

در مقایسه دیکسیونرهای تورکی آذربایجانی تورکی ترکیه مشاهده میشود لغاتی که معادلشان در فارسی موجود نیست در دو لهجه تورکی یکی نبوده و در بیش از ۳۰٪ لغات با هم متفاوتند. از طرفی از هر ریشه لغتی ۱- ۲ کلمه ذکر شده، در صورتیکه در تورکی از یک ریشه تعداد زیادی کلمات ساخته میشود و هر کدام معنی بخصوصی دارند. ضمناً باید خلط نشان نمود که در حال حاضر ۲۸ زبان یا لهجه مستقل تورکی وجود دارد که ۲۰ لهجه آن دارای کتابت و ادبیات میباشند و هر کدام دارای لغات مترادف بیش از یک هزار لغت تورکی آذربایجانی می باشند. با این ترتیب معلوم میشود که **هزاران کلمه در تورکی موجود است که معادل آنها در زبان فارسی موجود نیست.**

در زبان تورکی کلماتی با اختلاف جزئی (نوانس) در معانی موجود است که در فارسی نیست. مثلاً برای انواع دردها کلمات:

آغری / آجی / سیزی / یانقی / زوققو / سانجی / گۆینه مک / گیزیلده مک اینچمک، بکار می رود که هر کدام درد بخصوص را بیان می کنند.

آغری معادل درد فارسی است (درد عضوی).

سانجی به درد کولیک احتشاء تو خالی گفته میشود مانند قولنج روده،

آجی به درد پرووکه گفته میشود مانند درد در موقع کشیدن دندان.

سیزی به درد خفیف سوزش دار گفته میشود.

یانقی معادل سوزش میباشد.

زوققو درد همراه ضربان است مانند درد آیسه و درد عقربک انگشتان و امثال آنها.

گؤینه مک شبیه سوختن است و در دقایق اول سوختگی دیده میشود.

اینجیمک دردر موقع پیچ خوردگی مفاصل و یا درد حاصل از ضربه و سقوط میباشد.

گیزیلده مک درد شبیه گزگز کردن دردناک می باشد.

در فارسی برای تمام حالات فوق لغت درد و یا سوزش بکار می رود.

در تورکی به گریه کردن آغلاماق گفته میشود. ولی این کلمه مترادفهای زیادی دارد که هر کدام حالات مختلف گریه را بیان می کند. مثلاً:"

آغلامیسماق یعنی بغض کردن و به حالت گریه افتادن بدون اشک ریختن.

بؤزمک به معنی حالت گریه گرفتن کودک.

دولوخسونماق به معنی حالت گریه به خود گرفتن و متأثر شدن بزرگسال و پر شدن چشم از اشک میباشد.

آغلاشماق به معنی گریه دسته جمعی و تعزیه بکار میرود.

هؤنکورمک با صدای بلند گریه کردن و **هؤککولده مک** گریه با هق هق میباشد.

بوزلاماق با صدای بلند گریه کردن و از سرما لرزیدن میباشد.

ایچین چالماق به معنی از فرط گریه کردن گریه بدون اشک و یا هق هق نمودن است .

کؤیرلمک به معنی حالت گریه دست دادن است.

در تورکی **جغتانی اینگره مک** و **سینگره مک** به معنی یواش یواش بطور مخفی گریه کردن و سیفتاماق به معنی زیاد گریه کردن و **اؤکورمک** به معنی با صدای بلند گریه کردن میباشد. همچنین **یغلاماق** به معنی گریه کردن و **اینجگیرمک** به معنی با صدای نازک گریه کردن است.

در تورکی **اوسانماق** به بیزار شدن و به تنگ آمدن می گویند. **بیقماق، بئزیکمک، بئزمک و چیریمک** هم با اختلاف جزئی همان معنی را میدهد مثلاً:" **چیریمک** بیشتر بمعنی زده شدن میباشد.

تریشمک به معنی تکان خوردن

و **ترپتمک** به معنی تکان دادن است

ولی **چالخالماق** به معنی تکان دادن به منظور سوا کردن(مثلاً سوا کردن کره از ماست)،

قائیشدیرماق به معنی مخلوط کردن

و **قاریشدیرماق** به معنی به هم زدن با قاشق و غیره .. میباشد.

بیرقالماق به معنی تکان دادن و جنباندن

و **سیلکه له مک** به معنی تکان دادن درخت و یا لباس و فرش و امثال آن میا شد.

در فارسی برای هیچکدام از این تعبیرات لغات مستقل به خصوصی وجود ندارد.

ایمرنمک، قیمرسانماق که با اختلاف جزئی به معنی آرزو کردن و هوس کردن و **نیسگیل** به معنی آرزوی برآورده نشده و حسرت میباشد، هیچکدام معادل مستقلى ندارند.

برای **دعوا کردن** کلمات متعددی بکار می رود که هر کدام شکل و حالت ویژه ای را از دعوا بیان می کنند مانند:

دؤیوشمک: همدیگر را کتک زدن

وؤروشماق: همدیگر را زدن

ساواشماق: با یکدیگر دعوا و جنگ کردن و گلاویز شدن

دیدیشمک: دعوا همراه چنگ زدن همدیگر

چاریشماق: دعوا و برخورد به یکدیگر، تصادم

دالاشماق: با هم دعواى لفظى کردن

دارتیشماق: با هم مشاجره کردن

چاخناشماق: با هم سر شاخ شدن

تؤتوشماق: دعوا با گرفتن همدیگر

بؤغوشماق: دعوا همراه یقه ی همدیگر را گرفتن و خفه کردن

تیپیشمک و تیپکیشمک: دعوا همراه لگد انداختن به هم

خیرتدکیشمک یا فیرتیللاقلاشماق: دعوا همراه گلوى همدیگر را گرفتن

سؤیوشمک: همدیگر را دشنام دادن

دیرشمک: دعوا کردن، رو در روی هم ایستادن

بؤغازلاشماق: گلوى همدیگر را گرفتن، رو در روی هم قرار گرفتن، دعوا کردن

چیریشماق: زدو خورد

دؤوشماق: مناقشه، مجادله، رو در رو شدن

سؤیورلشمک: گلاویز شدن، در هم آویختن

همچنین برای اینکه بگوئید **فلانى از در وارد شد** ، بسته به شخصیت فلانى و نحوه ی ورود و مناسب گوینده با وی کلمات زیر بکار میرود:

قاپی دان گلدی (از در آمد، بطور متعارف)

قاپی دان ایچری بویوردولار (از در تشریف فرما شدند)

قاپیدان گیردی (از در وارد شد، بطور خودمانی)

قاپی دان گنجدی (از در گذشت)

قاپی دان سؤخولدو (از در خودش را چپاند)

قاپی دان تپیلدی (از در خودش را به زور تو کرد)

قاپی دان دوروتولدو (از در یواشکی تو آمد)

قاپی دان سؤروشدو (از در سر خود آمد تو، بمعنی مجازی)

در تورکی به مرغابی «اؤردک» گفته میشود ولی برای انواع آنها اسامی مختلف بکار میرود. مثلاً "به اردک ماده «بورچین» و به اردک نر «سونا» و همچنین «یاشیل باش» گفته میشود

در تورکی برای اسب و اغلب حیوانات اهلی در هر سنی نام مخصوص وجود دارد. مثلاً "«قولون» برای اسب نوزاد، «دای» به اسب دوساله و «یولان» به اسب پنج ساله گفته میشود

برای صداهاى حیوانات مختلف و عناصر طبیعت لغات ویژه ای بکار میروند مانند:

سو شیریلتپسی: صدای شرشر آب

یارپاق خیشیلتپسی: صدای خش خش برگ

اوت پیچیلدیسى: صدای افتاد باد در سبزه

گؤی گورولتوسو: صدای غرش آسمان

قافلان نریتپسی: صدای غرش پلنگ

قوش جیولتپسی: صدای جیک جیک مرغ

اینکلرین بؤیورمه سی: صدای گاوها

شلاله نین چاغلاماسى: صدای ریزش آبشار

همچنین در برابر کلمه «کندن» فارسی شش کلمه تورکی موجود است که هر کدام در محل و مورد خاصی بکار می رود:

قازماق: بمعنی کندن زمین و امثال آن

یولماق: بمعنی کندن مو و کندن از ریشه

سویماق: بمعنی کندن پوست و رازهرنی

اویماق: بمعنی کندن چوب و امثال آن برای منبت کاری و در آوردن چشم بکار میرود.

قوپارماق: برای کندن جزئی از چیزی

قیرتماق: برای کندن و برداشتن جزئی از چیزی و نشگون گرفتن است.

بطوریکه مشاهده میشود در فارسی به جای کلمات مستقل تقلید صداها بطور مکرر بکار میرود.

در تورکی لغات مشابه (اومونیم) یا لغاتی همانند با معانی مختلف بسیار است که در شعر و ادبیات برای جناس و ایهام بکار می‌رود مانند: **آت بمعنی اسب و آت بمعنی پیانداز.**

زبان تورکی از نظر لغات برای مفاهیم مجرد بسیار غنی است. افعال تورکی بطوری که خواهیم دید از نظر نوع، وجه و زمان بسیار متنوع می‌باشد. در نتیجه زبان تورکی برای بیان اندیشه بطور دقیق بسیار مناسب و رساست.

نا گفته نماند با آنکه لغت باعث غنای زبان است ولی غنای زبان بیشتر تابع تحرک و قابلیت لغت سازی، افاده و بیان مفاهیم جدید و غنای مفاهیم مجرد همچنین تنوع بیان قدرت بیان تفرعات و تفاوت‌های جزئی (نوانس) کلام است.

با در نظر گرفتن مراتب فوق، نوائی و بسیاری از شرقشناسان معتقدند که نثر زبان تورکی برای بیان اندیشه و مفاهیم و موضوعات مختلف علمی، فلسفی، اجتماعی و ... رساتر و مناسبتر از زبانهای دیگر است.

مفاهیم و اندیشه هایی را که می توان در تورکی با یک جمله بیان نمود، جملات و شرح مفصلی را در آن زبان ایجاب می نماید.

در زبان یا همان لهجه فارسی واژه های بسیط سخت گرفتار کمبود است زیرا بیشتر آنها به مرور زمانها رها گشته و از یاد رفته است، ***واژگان زبان فارسی برای مفاهیم علمی مجهز نیست***، و **مترجمان ایرانی بیش از همه این درد جانکاه را احساس می کنند و از این، عذاب می برند.** گاه میشود که انسان یک ساعت، یک روز و حتی یک هفته تمام درباره بهمان تعبیر زبان خارجی می اندیشد، مغز و اعصاب خود را می فرساید و از هم می گسلد و سر انجام نیز راه به جایی نمی برد و خوانندگان هم همواره از مترجمان و ترجمه های فارسی ناخشنودی می نمایند.

افعال: افعال کار، حرکت و حالت را بیان می کند و عنصر اصلی جمله محسوب میشوند، بطوریکه بدون فعل، جمله نا تمام و معنی آن نا مفهوم خواهد بود.

زبانهای **اورال-آلتائی** عموماً "و زبان و زبانهای تورکی خصوصاً" از نظر افعال غنی هستند بعلاوه دارای انواع، وجوه و زمانهای متعدد و متنوع اند بطوریکه ممکن است مفاهیم و مطالبی را با یک فعل بیان نمود در حالیکه برای بیان همان مفهوم و مطلب در زبانهای دیگر نیاز به جملات مشروح و مفصل می باشد مثلاً: **"اوسانمیشام"** یعنی من از او به تنگ آمده و بیزار شده ام، **خوسانلاشدیق** یعنی ما با هم بطور خصوصی درد و دل کردیم، **فوجاقلاشدیلار** یعنی همدیگر را در آغوش گرفتند و **اغلاشدیلار** یعنی با همدیگر گریه کردند، **گئچیندیریر** یعنی اعاشه را تأمین می کند و ...

افعال تورکی همه با قاعده اند جز فعل ناقص فراموش شده ی ایمک به معنی بودن که بجای فعل معین بکار می‌رود.

<http://tansu.blogfa.com>

در خاتمه این مقاله به جا خواهد بود اگر نگاهی مقایسه آمیز هر چند گذرا به چند و چون اصطلاحات و تعبیرات فعلی در زبانهای فارسی و تورکی بیاندازیم. اصطلاحات و تعبیرات فعلی که از آن در اصطلاح لغت شناسی به ترکیبات ثابت فعلی زبان نیز نام برده میشود. یکی از جالبترین و پرمایه ترین شقوق لغوی و ترکیبی زبان در ارائه معانی مجازی و تشبیهی است.

زبان فارسی که در عین حال یکی از زبانهای ترکیبی است و کلمات آن انعطاف زیادی برای تشکیل اصطلاحات و تعبیرات فعلی دارد و از وسعت و شمول زبان تورکی در ایجاد و کاربرد این نوع ترکیبات برخوردار نیست. در زبان تورکی تنها در رابطه با اعضای بدن انسانی از نوع :

باش(سر)، گؤز(چشم)، آغیز(دهان)، آیاق(پا) و امثال آن **صدها اصطلاح و تعبیر وجود دارد** اینک برای اینکه در این باب نموداری به دست داده باشیم به نقل تعدادی از اصطلاحات و تعبیرات فعلی رایج در زبان تورکی که از یادداشت‌های آقای **م.ع.فرزانه** اقتباس شده در رابطه با کلمه دیل(زبان) بسنده می کنیم:

- ۱- دیل - آغیز ائله مک (دلداری دادن، با لحن ملایم خواستار پوزش شدن، رفع رنجش و کدورت کردن).
- ۲- دیل آچماق: زبان باز کردن (طفل)، درد خود را باز گفتن، التماس کردن و خواهش کردن
- ۳- دیل بوغازا سالماق: وراچی کردن، پشت سر هم و بدون وقفه حرف زدن.
- ۴- دیل اؤیرتمک: چیزهای ندانسته را یاد دادن، حرف یاد (یکی) دادن، راه و چاه نشان دادن.
- ۵- دیل تاپماق: تفاهم پیدا کردن، جلب رضایت و اعتماد کردن، زبان مشترک یافتن
- ۶- دیل تۆکمک: خواهش و تمنا کردن، اصرار ورزیدن
- ۷- دیل چیخارماق: استهزا کردن، ادای یکی را در آوردن
- ۸- دیل وئرمک: راضی شدن، قبول دادن* دیل وئرمه مک: امکان حرف زدن به دیگری را ندادن
- ۹- دیلده توک بیتمک: از تکرار و بازگویی یک مطلب خسته شدن
- ۱۰- دیلدن دوشمک: خسته شدن، از پا درآمدن
- ۱۱- دیلدن سالماق: خسته و درمانده کردن، از پا انداختن
- ۱۲- دیلدن دوشمه مک: ورد زبان بودن، از یاد نرفتن، فراموش نشدن
- ۱۳- دیله گئیرمک: یکی را به حرف وا داشتن، کاری را که در حق کسی انجام شده را به زبان راندن
- ۱۴- دیله توتماق: با حرفهای شیرین یکی را رام کردن، بچه در حال گریه را با زبان ساکت کردن
- ۱۵- دیله گئیرمه مک: یارای گفتن حرفی را نداشتن، حرفی را که گفتن آن ممکن است نگفتن
- ۱۶- دیلی آغزینا سیغماماق: خود ستائی کردن، حرفهای گنده گنده گفتن
- ۱۷- دیلی باتماق: نطقش خاموش شدن
- ۱۸- دیله گلمک: زبان و شکوه و شکایت گشودن، به ناله و فغان آمدن
- ۱۹- دیلی قیسا اولماق: به خاطر داشتن قصور، جرأت حرف زدن نداشتن
- ۲۰- دیلی دولاشماق: حرفها را اشتباه گفتن، در نتیجه اشتباه و یا دستپاچگی حرفها را قاطی کردن
- ۲۱- دیلی دؤنمه مک: قادر به تلقظ و ادای صحیح حرف نبودن
- ۲۲- دیلی توتولماق: توان و یارایی گفتن را از دست دادن، به هنگام سخن گفتن لکنت پیدا کردن
- ۲۳- دیلینه وورماماق: از چشیدن چیزی امتناع کردن
- ۲۴- دیلیندن دوشمه مک: مرتباً تکرار کردن، بطور مدام بر زبان داندن
- ۲۵- دیلیندن قاچیرماق: بی هوا و بی حساب از دهانش در رفتن

۳۶-دیلینی باغلاماق:وادار سکوت کردن

۳۷-دیلینه باغلاماق:به گردنش گذاشتن،حرف بر زبان کسی گذاردن

۳۸-دیلینی بيلمک(باشا دوشمک):از حال و مقالش با خبر شدن،راز دلش را حالی شدن

۳۹-دیلینی قارینا(دینمز یئرینه)قویماق:از زیاده گوئی خودداری کردن،زبان در حلق فرو بردن

۳۰-دیلینی دیشله مک:حرف را نا تمام گذاشتن،در وسط حرف تأمل کردن

۳۱-دیلینی کسمک:به سکوت وا داشتن،جلو حرف یکی را به زور گرفتن

۳۲-دیلینی ساخلاماق:از گفتن چیز خاصی خودداری کردن،سکوت را ترجیح دادن

۳۳-دیلینی ساخلاماماق:در گفتن بی پروائی نشان دادن،حرف زیادی و بی موقع زدن

۳۴-دیلر ازیری اولماق:به دلیل خوشنامی و به زبانها افتادن،ذکر خیر داشتن

۳۵-دیلرده گرمک(دولاشماق):همچون امثال در زبانها گشتن.

۳۶-دیلره دوشمک:ورد زبان خاص و عام شدن،سر زبانها افتادن،شایع شدن.

نتیجه:

زبان تورکی یکی از با قاعده ترین زبانهاست و از نظر لغات،مخصوصاً افعال بسیار غنی است.وجود قانون هم آهنگی اصوات،کلمات تورکی را موزون و آهنگدار نموده و به آنها نظم و ترتیب خاص داده است.در تورکی علاوه بر اسامی ذات لغات زیادی برای مفاهیم مجرد وجود دارد.علاوه لغات مترادفی با اختلاف جزئی در معنی موجود است که میدان قلمفرسائی را وسیعتر و قلم نویسنده را تیزتر و دقیقتر میسازد.

افعال تورکی به قدری وسیع و متنوع اند که در کمتر زبانی نظیر آنها را میتوان یافت.گاهی با یک فعل تورکی اندیشه و مفهومی را میتوان بیان نمود که در زبان فارسی و زبانهای دیگر نیاز به جمله و یا جملاتی پیدا می کند.از طرفی وجود پسوندهای سازنده سبب شده که قابلیت لغت سازی برای بیان مفاهیم مختلف و تعبیرات فعلی بسیار زیاد است.

نحو و ترکیب کلام در تورکی با زبانهای هند و اروپائی متفاوت است. در تورکی عنصر اصلی جمله یعنی فعل اصلی در آخر جمله قرار دارد. زبانهای هند و اروپائی عنصر اصلی جمله در ابتدا قرار می گیرد و عناصر بعدی با ادات ربط بشکل حلقه های زنجیر به یکدیگر مربوط میشوند و اگر عناصر بعدی قطع شوند سازمان جمله ناقص میشود، ولی در تورکی ترتیب عناصر جمله کاملاً بر عکس است یعنی ابتدا باید عناصر ثانوی و فرعی تنظیم و گفته شود و قسمت اصلی در آخر قرار گیرد و از همینجاست که هر نویسنده و یا گوینده تورک زبان نمایان میشود.

تهیه و تنظیم:تایماز(م.ن)

Toplayan:TAYMAZ

<http://tansu.blogfa.com>

<http://sozluk.blogfa.com>

اعضای بدن (پزشکی)

- باش بارماق: انگشت شصت-----دیرناق: ناخن
- چه چه له بارماق: انگشت انگشت کوچک-----نفس بوروسو: نای
- شهادت بارماقی: انگشت اشاره-----**مه مه نین باشی: نوک پستان**
- ال بارماقی: انگشت دست-----**دیلین اوجو: نوک زبان**
- اورتا بارماق: انگشت وسط-----شاه دامار: ورید
- آیاق بارماقی: انگشت پا-----مالیه: حسابداری
- آپاندیس: آپاندیس-----لیفت: آسانبر
- دیرسک: آرنج-----اینفورماسیا: اطلاعات
- توره مه اور قانیزمی: آلت تناسلی**-----ساریماق: پانسمان
- قاش: ابرو-----تعجیلی یاردیم: اورژانس
- کله سومویو: جمجمه، آهیانه-----ایگنه: آمبول
- یان: باسن**-----قلب حصه سی: بخش قلب
- قول: بازو-----عمومی حصه: بخش عمومی
- بارماقلارین بندی: بند انگشت-----لابروتوریا: آزمایشگاه
- بورون: بینی-----رادیولوگیا: رادیولوژی
- کیرپیک: پلک-----شعبه: بخش
- خایا: بیضه**-----سونوگرافیا: سونوگرافی
- کوره ک: پشت-----آزی دیش: دندان آسیاب
- بویونون آردی: پس گردن-----کؤپک دیشی: دندان نیش
- آیاق: پا-----بویوک آزی: دندان آسیاب بزرگ

دۇش:پىستان(مە مە)-----كسىجى دېش:دندان پېش

آلىن:پېشانى-----خروم كىالت:كروم كىالت

قولاغىن پېرە سى:پېرە گوش-----صنعى دېش:دندان مصنوعى

درى:پوست-----دئىتېن:عاج

قىزلىق:پېرە بىكارت-----كۆك:رېشە

اواوليت:تخمك-----كاتبە اېلە: نىزد منشى

يۇمۇرتالىق:تخمدان-----سېنىر:عصب

جىناق:جناغ-----قاينار حب:قرص جوشان

بىنى نىقاياغى:جىمجە-----حب:قرص

گۆز:چىشم-----ماز:پەماد

چە نە:چانە-----يارا لىنتى:باند زخم

اورە ك:دل-----استرىل سارغى:كاز استرىل

قان:خون-----ساكتىلشدىرىجى:آرام بخش

آغىز:دەهان-----كاسسا:صندوق

فقرە:درندە-----بە زك ملزوماتى:لوازم آرايش

دامار:رگ-----تايلىت:كېسول

دېش:دندان-----داملا:قطره

بود:ران-----سىملە مە درمانى:داروى ضد عفونى

رحيم:رحم-----اۋسكورك:سرفە

باغىر ساق:رودە-----توز:پودر

يۇغون باغىر ساق:راست رودە-----دېش شوتكاسى:مسواك

دېز:زانو-----درى اۋچون:براى مصرف خارجى

آغ جىگر:رېە-----صحىە لىنتى:نوار بېداشتى

باش:سر-----دېش يۇمامازى:خمير دندان

قىچ:ساق پا-----صابىن:صابون

بوروڻ دئشيگي:سوراج بيني-----تيغه:تيغه

www.tansu.blogfa.com-----داماغ:سقف دهان

www.tansu.blogfa.com-----اونورغا سوتونو:ستون فقرات

www.tansu.blogfa.com-----بوغ:سييل

www.tansu.blogfa.com-----قارين:شكم

www.tansu.blogfa.com-----دوش پاچا:سینه

www.tansu.blogfa.com-----اوز:صورت

www.tansu.blogfa.com-----دالاق:طحال

www.tansu.blogfa.com-----اود:کيسه صفرا

www.tansu.blogfa.com-----وزي:غده

www.tansu.blogfa.com-----عسب:عسب

www.tansu.blogfa.com-----باشين قاپاغی:فرق سر

www.tansu.blogfa.com-----گميرچک:غزروف

www.tansu.blogfa.com-----انگ:فک

www.tansu.blogfa.com-----آباغين آلتی:کف پا

www.tansu.blogfa.com-----الين ايچي:کف دست

www.tansu.blogfa.com-----بؤيرک:کليه

www.tansu.blogfa.com-----قارا جيگر:کبد

www.tansu.blogfa.com-----بويون:گردن

www.tansu.blogfa.com-----بود عضله سي:کشاله ران

www.tansu.blogfa.com-----قولاق:کوش

www.tansu.blogfa.com-----بوغاز:گلو

www.tansu.blogfa.com-----دوداق:لب

www.tansu.blogfa.com-----ياناق:گونه

www.tansu.blogfa.com-----بوغاز وزی سي:لوزه

www.tansu.blogfa.com	داماغ:لته
www.tansu.blogfa.com	سیدیک لیک:مئانه
www.tansu.blogfa.com	توبوق:مچ پا
www.tansu.blogfa.com	بیلنگ:مچ دست
www.tansu.blogfa.com	بئین:مغز
www.tansu.blogfa.com	الیک:مغز استخوان
www.tansu.blogfa.com	فقره:مهره
www.tansu.blogfa.com	مقعد:مقعد
www.tansu.blogfa.com	بند:مفصل
www.tansu.blogfa.com	قیل، ساج، توك:مو
www.tansu.blogfa.com	معدہ:معدہ
www.tansu.blogfa.com	غضله:ماهیچه
www.tansu.blogfa.com	قادین توره مه جهازی:مہبل
www.tansu.blogfa.com	به به ک:مردمک
	سۆزلوک (د)

دادانديرماق : داداناق ائله مه ك ، بيرزادا اؤرگه تمه ك

دادانماق : اؤرگه نمه ك ، دادینی بيلمه ك ، بيرزادا شیرنه شمه ك

دادیزدیرماق : داددیرماق ، دادینا باخدیرماق

داماق : شیرینلیق دوزلولوق ، آجیلیغینی بيلمه ك اوچون بیرآزجا یئمه ك

دارالتماق : دارلاتماق ، کیپله تمه ك ، دار ائله مه ك

دارالماق : بیریره ییغیشماق ، خیردالماق ، کیپله شمه ك

دارتینماق : چه کیش به کیش ائله مه ك

داريخماق : اوره ك سيخیلماق ، اوره ك توتولماق

داريلماق : اوره یی سيخیلماق ، اوره یی بیرینده ن توتولماق

دازلاشماق : داز اولماق ، باشینین توكو تۆكولمه ك

داش قيرماق : داش دوغراماق ، داشى ووروب سينديريب خيردالتماق

داشلاشماق : داش كيمين به رك اولماق

داشلانماق : سىچراماق ، آتيلماق ، بيرينين اوزونه قابارماق

داشلاماق : داش آتماق ، بيرينى سؤزونه ن اينجىتمه ك

داشماق : دولوب تۆكولمه ك ، قيراقلاردان جالانماق ، ديله گه لمه ك

داشىرتماق : چوخ دولدوروب يان يوره سينده ن داشديрмаق

داشىماق : ييغيشديريب آپارماق

داشىنماق : نه سنه لرينى ييغيشديريب آيرى بير يئره كۆچمه ك

داغيتماق : سه پمه ك ، اويان بويانا يايماق ، سۆكوب ييرتماق

داغيديلماق : سۆكولوب ييرتيلماق ، داغيليب گئتمه ك

داغيلماق : ايشله نيب ييرتيلماق ، چيريليب سۆكولمه ك

دالازلاماق : سؤز آلتيندا قويماق ، جاواب قايتارماق

دالاماق : ديشله مه ك ، بيرينى گؤينه تمه ك ، چالماق

دالالاماق : دالالادا اله گه تيرمه ك ، ياواشجادان بيرده ن توتماق

دالالانماق : بيرينين داليندا گيزله نمه ك ، گونون ياواشجادان گئچيرتمه ك

دالالانديрмаق : شپه له نديرمه ك ، له په له نديرمه ك ، تيتره تمه يه سالماق

داميزماق : ياواشجا سوزدورمه ك ، ياواشجا داميزديрмаق

دانلانماق : دانلاق آلتيندا قالماق ، دانلاق ائشيتمه ك ، دئيينمه ك ائشيتمه ك

دانماق : بيرايشى كى گؤروب بوينونا آلماق

دانيشديрмаق : دينديرمه ك ، ديللنديرمه ك

دايازلاشماق : داياز اولماق بيرزادين ده رين ليغى آزالماق

دايانديрмаق : دوردورماق ، ساخلانماق ، گئتمه سينين قاباغينى آلماق

ده به رتمه ك : ته رپه تمه ك ، يئرینده ن گؤتورمه ك

ده رمه ك : ييغماق ، قوپارتماق ، اكين بيچمه ك

ده ريلمه ك : ييغيلماق ، گول يا دا گۆى گۆوه ره نتي بيچيلمه ك

دورتمه ك : كئچيرتمه ك ، گوجونه ن ايتە لييب يئر لە شديرمه ك

دورماق : قالخماق ، آياق اوستونده داينماق

دوروشماق : اوزه قابارماق ، اوزه دورماق

دورولتماق : دورو ائله مه ك ، اوزه سالماق

دورولماق : دورو اولماق ، اوزه چيخماق

دوزه لمه ك : ياخچى لاشماق ، ساغلام اولماق

دوزمه ك : دوزوك - دوزوك ائله مه ك

دوزولمه ك : دوزوك - دوزوك اولماق ، بير سيرايا ساليئماق

دؤشه مه ك : بيرزادى سه رمه ك

موسوى

[/http://gayagizi2.blogfa.com](http://gayagizi2.blogfa.com)

أبرو: اوزم uzm

آبستن، حامله: بويلو، بوغاز (در مورد حيوانات)

آسمانخراش: يوغار، گۆى دىن، يوكسك دام، هوندور بنا

آموزش متوسطه: اورتا اوخول

آموزشى: اؤيره تيم

اؤزمان: متخصص

اتاق پذيرايى: قوناق اوتاغى، قوللوق اوتاغى

اتاق خواب: ياتاق

اتاق نشيمن: اوتاق

ارتش: اوردو، قوشون

ارزان: اوجوز

امضاء كردن: قول چكك

امضاء: قول چكمه

بخت، سرنوشت: اودوم odum

بندر: لیمان

به شرط چاقو: کسمه جه

تبر: بالتا، ناجاق

ثروتمند: وارلی، زنگین

جوان: گنج

جوانمرد: ایگیت

حادثه، اتفاق: اولای

حشره: بوجوک

خجالتی: اوتانقاج، اوتانجاق

خدای بزرگ: اولو تانری

خربزه: قاوون

خشک کن: قورولایان

خلوت: سایخاش

دبستان: ایلک اوخول

دستور زبان: دیل بیلگی سی

رئیس جمهور: جومهور باشقانی

رئیس: باشقان

رای: اؤی، سس

سرشتن: یوغورماق

شلوغ: قالابالیق

شناگر: اوزگونچو

صلیب سرخ: قیزیل خاج

فراموشکار: اونوتقان

القاح: دؤل- له مه

گران: باها

گرانفروش: باهاجیل

گرانفروشی: باهاجیللیق

گرانی: باهالیق

المثنی: ایکه م

مزرعه: تارلا

مشرتک: اورتاق

ورم: شیش

هندوانه: قارییز

یکبار مصرف: بیرجه لیک، بیریوللیق

۲

آتلاشان: تحریک شده

آتلاشدیرماق: برانگیختن، انگیزاندن

آتلاشدیریجی: تحریک کننده

آج: گرسنه

آجلیق: گرسنگی

آچون: دنیا

آخار سو: آب جاری، آخار سولار: آبهای روان

آخساق: لنگ

آخماجا، شیرره کان: آبشار

آخین: حمله، هجوم، یورش

آراج: کسی که غذای معمولی دارد

آریچی، پتکچی: زنبوردار

آریق: لاغر، مردنی

آزاج: کم خور، کم اشتها

آستاق: آویزان

آلدانیش: فریب

اؤتورگو: مراسم بدرقه، بدرقه

اؤتوروجو: بدرقه كننده

اؤن گونلوک: دهه، ده روزه

اورمانچی: جنگل بان

اوزره ک: لب، مغز

اومماق: منتظر شدن، چشم به راه بودن

اووسانا: احسان

ایچ: درون، باطن

ایچار: ایشقار، باطنی، درون گرا

ایچراق: داخلی تر، درونی تر

ایچسل: درونی، داخلی

ایچلاق: ایچ - آلات، محتویات شکم

ایرماق: چای، رود

ایشقارلیق: درون گرایی، باطن گرایی، باطنی

ایگیدلیک: جوانمردی

ایلیک: مغز استخوان

باتار سو: آبهای فرو رونده در زمین

باخماجا: پنجره

باخیش: زاویه دید

باخیم: نگاه، منظر

باساج: چاپ کننده

باساق انوی: چاپخانه

باستاق: کتاب

باسما، باساق: چاپ

بالیقچی: پرورش دهنده ماهی

بالیقچین: ماهیگیر، مرغ ماهی خوار

بنز: نبض

بوژ: خاکستری

بوز: بخ

بوزلاج: یخچال

بیچین چی، اوتچو: دروگر

پالتار یویان: لباسشویی

پینار سو: آبهایی که از دل زمین بیرون می آید مثل چشمه، قنات و...

تاپشیریق: تمرین

ترخان: مرفه

توخ: سیر

تویوغا باخان: مرغدار

تویوقچو: فروشنده مرغ

جبلخ ات: گوشت خالص

جیکنه: جیغ بلند حاصل از ترس

جیلخ: خالص، ناب

چارپماق: تازاندن

چانتا: کیف

چای باشی: سر شاخه رود

چایلاق: رودخانه، بستر رود

چوغول: جاسوس، خبر چین

داش باسما: چاپ سنگی

داغینجی: کوه نورد

داغینماق: کوه نوردی کردن

دریامچ: دریاچه

دوداقلاشماق: لب به لب شدن

دوزاق: دام، تله

دوشوک: نارس، کال

دوناچ: فریزر

دونیا: قلمبیده

سؤنوش: خاموشی، پایان، مردگی

سارساق: احمق، عنود، لجوج

ساریمساق: سیر

سایاق: مثل، مانند

سسگین: رادیو

سو سویودان: آبسرد کن

سو قیزدیره ن: آبگرم کن

سوتچو: شیریز، کسی که شیر گله های روستاها را می خرد

سوسوز: تشنه

سووات: ساحل، حاشیه رود

سوووش: süvüş سیراب

سویغون: بی تعصب، خونسرد

سیزقین: آهمند، زار

شهره: گوشت چربی دار

فالا ایچه ن: مضر، سرمایه خور

فالا قویماق: دست گذاشتن، تصاحب کردن

فالا: مایه، اساس، چیزی که با آن بشود کاری را شروع کرد، حداقل

قاخیق: برآمده، برجسته

قارماق: قلاب، لنگر کشتی

قازما: قرقاول

قاشخا: اوزو بوز، حرف گوش نکن، بی ادب رک گو

قاشقا: مشهور، گاو پیشانی سفید

قاشینال یاخماجا: کرم ضد خارش

قاشینال: ضد خارش

قاشینما: خارش

قالغون: کندرو، متحجر، سنتی

قوخوق: گندیده، متعفن، بودار

قورتولوش: رهایی

قورداق: کرم خاکی

قوروچو: مرتع بان

قونوش: بحث، گفتگو

قیچین: حیا کن

قیرپیم: لحظه، آن

قیرپیمجه: آنی، به اندازه لحظه ای

قیزغین: تندرو، افراطی، هشری

قیزیل آی پارا: هلال احمر

کۆنه ز: لجباز

کونگول: کوهان شتر، گوژ پشته

گۆزگون: تلویزیون

گۆزه ج: طمعکار، حریص، آزمند

گۆل: برکه

گۆلمچ: حوض، استخر

گۆنده ریجی، انلچی: سفیر، فرستاده

گدیک، شاواق: قله، زیروه

گمیرجه ک: غضروف

منشه: بیشه

مازارات: لجباز، کسی که از دنده چپ بلند شده

ماشات: انگل، مزاحم

هۆرگون: محدود شده، محدود

هاماش: همرا، همتا

يئتيريجى: رسانه

يئتيك: رسیده، کامل

يئماج: پرخور

ياخماجا: كرم صورت و هر چيز ماليدنى به پوست

ياغار سو: نزولات جوى

يانقى: عطشان

يۇروجو: خسته کننده

آجار سوزلوكو

سيد حيدر بيات جنابلارينين اؤنرلىرى:

ساخلاىچ: ذخيره

قازانچ: درآمد

يوكار: برج

گۇرسل: تصويرى

بيليم سل: علمى

بيلگى: دانش

دانماق: انكار كردن

فيكره دالماق: به فكر فرو رفتن

دانيجى: منكر

ايسوتوت: قفل سياه

بييار: قفل

سارى كوك: زردچوبه

وئرگى: ماليات. عوارض

ينريك: ويار

ينريك له مك: ويار داشتن

آرابا: خودرو

بيليت: بليت

بايان. قادين: بانو

چامير. پالچيق. چامور. زيغ: گل

گلگیر: چاميرليق

کاھگل: سوواق

چاليشغان: پرکار. فعال

چييان: دمل

گول. چيچک: گل

داناپورنو: آبدردک

دولما قلم: خودنويس

دنوريم: انقلاب. دگرگونی

هه. اوه ت. آوات: بله. آری

اکين چي: کشاورز

داوارا باخان: دامدار

گون آيدين: صبح به خير. روز به خير

اکينه جک: کشتنی (گندم. جو ...)

گنتل: عمومی. همگانی

منجیل: خودپسند

هره ز - چيغ - چه : بهمن . توده برف

باغ : رابط

تنشي: دوک

راحاتي- حوني: قيف

دادلې: خوشمزه

موسوی

لاچين: شاهين

لاغ: مسخره،

لېلنمك: مواج شدن

لپه: موج

لچك: روسري و هر پوشش ديگر كه زنان با آن موي خودشان را ميپوشانند

لهلك: موي پرندگان

منشه: اورمان، جنگل

ماراق: علاقه، ذوق

ماراقلانماق: هوسلەنمك، شؤوقه گلمك

مازالاق: فرفره زميني

ماشات: پيله، انگل، مزاحم

مان: عيب، ننگ، عار، زشت

ماهني: ترانه، نغمه

مايماق: احمق، مايماييف پاپاق

منيمسه مك: جذب کردن، تصاحب کردن

موتلو: خوشبخت

مور: بنفش

مورگو: چرت

مويدا: زن غير عفيف

میلچهك: مگس

ناجاق: تبر

نارين: ريز، براده، خرده

ناغیل: قصه، داستان

نوراق:

نيسگيل: اندوه و غصه

نين: تويوق يوواسي

هۇندور: بلند

هاچا: آيريم

هاشاري: هشري، افراط گرا

هاوا دورومو: وضعيت آب و هوا

هرلنگه: دوار، چرخ فلک

هندهور: اطراف، حومه

هورکهک: رمنده، چموش

هوروک: بافته مو، گيسو

هورومجک: عنكبوت

هوولهسک: شتاي زده، با دستپاچگي

هويوق: مات، حيرت

ونرگي: ماليات

ونرهجک: بدهي

ونريليش: ميتينگ، سخنراني، برنامه راديويي

وارسيل: دارا، غني

وارلي: ثروتمند

وارماق: رسيدن

ووراغان: ضارب، گاو مهاجم

وورغو: شدت

وورغون: دلداه، عاشق

ووروش: نزاع، نبرد

ووروشما: جنگ و ستيز

وولقان: وولکان، آتشفشان، يانار داغ

يئنگين: بالغ، رسیده

يئتهر سيز: ناکافي

يئتهر: کافي

يئتهرلي: رسا

يېتەنك: استعداد، قابليت

يېنىدېچە: ھفتە

يىنرلى: بومي

يىنرېش: طرز راه رفتن

يىنزىنە: داماد

يىلقووان: قاصدك

يىلكن: بادبان

يىنم: خوراك دام و طيور

يىنمېش: ميوه

يۇن: سمت، جهت

يۇندىم: جهت، شايستگي، اهميت

يۇندەش: هم جهت، هم گرا

يۇنەتمىن: كارگردان

يۇنەلىش: جهت گيري، گرايش

يىننى ليك: نوگرايى

يىننى: نو، جديد

يىنىمجيل: شكمو، پر خور

يىنىن: تند، سريع

يىنىتتى: مواد غذايى

يىبانجى: اوزگه، ياد

يىپالاق: شب پره

يىپماق: طبع، چاپ و بنا كردن، ساختن، گستردن

يىپيشيق: متصل

يىتاغان: خوابنده

يىتاق: تخت خواب، اتاق خواب

يىتالاق: بيماري مزمن، زمينگير

ياتاي: افقي

ياتيم: قلق كار

ياخين: نزديك

ياديرغاماق: از خاطر بردن، فراموش كردن (نه كامل)

ياراتماق: آفريدن

ياراديجي: خلاق، مبتكر

يارار: لايق

يارارلانماق: بهره‌مند شدن، استفاده كردن، سود بردن، فايده بردن، كمك گرفتن

ياراسا: خفاش

ياراشيق: لياقت، برازندگي

ياراق: اسلحه، شكافنده

يارالي: مجروح

يارانماق: آفريده شدن

يارديم: كؤمك، كمك

يارغان: پرتگاه كنار دره‌ها و رودها كه بخاطر آب بردگي و ريزش در آب حاصل شده است

يارغي: قضاوت

يارغيچي: قاضي

ياريش: مسابقه

ياريشماق: مسابقه دادن

ياريق: شكاف

ياريم آدا: شبه جزيره

يارين: صاباح، فردا

يارين: فردا

يازار: نويسنده

يارليق: بهاره

يازماجا: نوشتار قانماز: نفهم، كودن، احمق

ياري: نوشته

ياريق: بيچاره

ياسا: قانون

ياساق: قدغن

ياسالاييجي: توجه‌گر

ياسالي: قانونمند

ياشار: زنده، جاويد

ياشاييش: زندگي

ياشلي: سالخورده

ياشيت: هم سن، هم‌تا

ياغمور: بارش

ياغيش: باران

ياغين: بارش

ياغيتي: بارش، باران

ياغينليق: بارندگي

يالانچي: دروغگو

يالتاق: ياغي

يالچين: صخره

يالخي: ناب

يالخي: يالقيز، يالئيز، فقط

يالمان: تيغه سلاح سرد

يالنئق: آدم

يالن: برهنه، لخت

ياماج: دامنه كوه

ياماق: وصله

ياناجاق: سوخت



يانار: سوزان

ياناشي: توام، باهم، بغل هم

ياناق: گونه صورت

يانال: جنبي فرعي

يانچي: ملازم ركاب، نديم

يانديرچي: سوزناك

يانساق: مقلد

يانشاق: ياووگو، پرچانه، وراج

يانغين: عطشان، سوزان

يانقي: عطشان، تشنه، بيماري استسقا

يانليش: غلط، اشتباه

يانماز: نسوز

يانيق: سوخته

يايقين: شايع

يايليم: پراكنده، فراوان

يايلماق: پخش شدن

يايين انوي: انتشارات

يايين: پخش، نشر

يايينجي: ناشر

يايينديرماق: منحرف و گمراه كردن

يايينماق: پخش شدن، پراكنده شدن

يۇخسول: فقير، ندار

يۇخلاماق: كنترل كردن

يۇخلوق: نيستي

يوخوش: سربالايي

يورتجو: جانشين

يورتداش: هم وطن

يورد: وطن، سرزمين

يۇرغون: خسته

يورتگه: محرک

يوروچو / سالدیریچی: مهاجم

يوروش: يورش، هجوم

يورووم: تفسير

يوروومك:

يوزدورماق:

يوزماق:

يۇسماجا: کوچولو، نورس

يۇسون: جلبك

يوغرولماق: سرشته کردن

يۇغوز: درشت و ناقابل

يۇغون: كلفت

يوك: بار

يوكسك: عالي، بلند مرتبه

يوكلمه: تحميل

يوكورمك: هجوم بردن.

يول باسان: غلتك راه سازي

يولاق: راه مالرو، كوره راه

يولچو: رهگذر، مسافر

يوماق: كلاف گرد

يومور: فكاھي، طنز

يوموروق: مشت

يوموق: به هم آمده، بسته

يۇناق: رنده

يۈنگۈل: سېك، خفیف

يۇنۇق: تراشیده، تراشه

يويوجو مادملر: مواد شوینده

يويوجو: مرده شو

يیخیتی: ویرانه

ییرتیجی: درنده وحشی

ییرتیق: سوراخ

ییغجام: جمع و جور

ییغین: گردهماپی

ییغیناق: گردهم آپی، تجمع، محفل

ییغیتی: چیزهای بیارزش که جمع و سر هم شده باشد

ییغینجاق: جلسه، اجتماع

ییلقین: ترسیده



موسوی

[/http://gayagizi2.blogfa.com](http://gayagizi2.blogfa.com)

كۈپۈك: حباب

كۈتۈ: پيس

كۈتۈر: سطح ناصاف

كۈتۈك: ريشه درخت، ريشه، كنده

كۈچري: مهاجر، كوجنده

كۈچيت: گذرگاه، معبر

كۈرپه: نوزاد

كۈز: زغال افروخته

كۈشك: قصر

كۆك: بن، ريشه

كۆكداش: همريشه

كۆكس: آغوش، باغیر

كۆلگه: سایه

كۆندم: فرصت، امكان قللق

كۆنەر: لجباز

كۆنول: خاطر، دل

كۆهلەن: اسب پروار

كۆورەك: ترد، لطيف

كۆينەك: پیراهن

كۆيول: غار

كنييك: آهو

كالاولا: خرابه

كرتيك بورون: بيني کوتاه

كرتيك: بريده، ناقص

كروان قيران: ستاره سحري

كسر: برش، سلاح سرد

كسرلي: داراي برش، متنفع

كسسهك: كلوخ

كسگين: برا، قاطع، تيز

كسگينليك: قاطعيت

كسه يول: راه میانبر

كسيك: بريده شده، ختنه شده

كسيملي: قاطع

كل: كچل

كل: نر، اؤكوز

كوتان: يئر سورەن، جوت سورەن، يئر سۇكن

كوتباش: كم عقل

كوتله: مردم، توده، ملت، اولوس، خلق

كوتوال: نگهبان قلعه

كورەك: پارو

كورەك: پشت، ظهر

كوسا: كوسه

كوسهگن: دل نازك، زودرنج، قهرو

كوسو: قهر، رنجش

كولتور: فرهنگ، مدنيت، اويغارليق

كوما: انو، آلاچيق

كومور: زغال

كيريك: مژگان

كچيلتمه: تحقير، تصغير

كير: چرك

كيمليك: هويت

گۇبك: ناف

گۇبەلك: قارچ

گۇتورگه: ساختار، پايه

گنچمەن: رهگذر، عابر

گنچەري، گنچەرگي: گذرا، بي ثبات

گنچيحي حكومت: حكومت موقت

گنچينهك: امرار معاش، گذران زندگي

گندەرگي: ناپايا، رفتني

گنديش: روند

گۇرتوگه: ساختار، فرم، زيربنا، طرح

گۆركم: ظاهر، نما

گۆركملي: خوش منظر

گۆرمەميش: ندید بدید

گۆرمەميش: ندید بدید

گۆرهك: سرنوشت

گۆرو: وظیفه

گۆروش: بینش، نقطه نظر

گۆروش: دیدار

گۆرونتو: پدیده، فنومن

گۆري: عقب

گۆزدەن دوشموش: مغضوب، دل آزار

گۆزلەمك: مواظب بودن، هادیر اولماق، ایرهلیگ اولماق

گۆزلەیین: مواظ باشید

گۆزلوك: عینك

گۆزلەلمە: توصیف، مدح

گۆستریش: نمایش

گۆن: انلی، گشاد

گۆنل: عمومی

گۆندەرن: فرستنده

گۆنیش: وسیع، پهناور

گۆوده: بدن

گۆیه رتی: سبزی

گۆیه رچین: کبوتر

گۆیوش: سیزه، آدم چشم زاغی

گۆییم: پوشاك، لباس

گۆیک: گردنه

گرچك: حقيقت

گردهك: حجله

گرگين: بحران

گرهك: بايد، لازم، نياز، واجب، بايسته

گرهكلي: لازم

گزهگن: سياح، سياره، توريست

گزينتي: سياحت

گلهجك: آينده

گلهجهيي: سال آينده

گلهنك: دب، رسم، تكنولوژي

گلير: درآمد

گليشمه: شكل گيري، تبلور، روند

گلين: عروس

گمي: كشتي

گميرگن: چونده

گه ميرچك: غضروف

گه بيش: مشورت

گه بيشمهك: مشورت كردن

گه بيشمهن: مشاور، رايزن

گوپون: پتك سنگين

گوجورمه: تجاوز به عنف

گوداز: لو

گودازا ونرمك: به باد دادن

گودكچو: نگهبان، ديده بان

گورنج: افتخار، اعتماد

گوزگو: آينه

گوزلوك: پاییزه

گوکسل: آسمانی

گولمهجه: لطیفه، جوك

گولهش: کشتی

گولهشمهك: کشتی گرفتن، زور آزمایی کردن

گولهگن: خنده‌رو

گولونج: مضحك، آدم مسخره

گون آشیری: يك روز در میان

گون آیدین: روز بخیر

گونئی: جنوب

گونم: برنامه کار روزانه

گونه باخان: آفتاب گردان

گووشهین: نشخوار کننده

گووهنجه: کفالت، تضمین مالی

گووهنمك: افتخار کردن، بالیدن

گیدی: پست، رذل، بی‌اعتبار

گیرده، دیگیلماز، توپیخ: مدور، گرد

گیریش: ورود

گیرینج: به تنگ آوردن، ذله کردن، بیزار کردن

شنه: شب‌نم، نم، رطوبت

شاپالاق: سیلی، چك

شاخلوو: تابنده، سوزان

شانلی: ذي شان، عظیم، محترم

شالاه: آبشار

شله: بار، کوله

شنه: چهار شاخ

شو: این

شوملاماق: خارلاماق

شونقار: مرغ شکاری، عقاب

شووهړهك: باریك اندام

شیشمان: چاق، تنومند

شیغیجی طیاره: هواپیمای شکاری

شیغیجی: شکاری

شیللاق: سونجوق، جفتك

ضیا: ایشیق

فیرتینا: توفان، گردباد

قنجاج: مورب، كج

قابارماق: شیشمك، غرورلانماق، باد کردن، مغرور شدن

قاباریق: ور آمده، قلمبه، برجسته

قاباقجیل: پیشرو مترقی

قابان: گراز

قاپاز: سرکوفت

قاپاق: درپوش

قابالی: بسته

قانی: شدید، دوآتشه

قاچار: دونده، حیوان دونده

قاچارغی: فراری، غیر قابل اعتماد

قاچاغان: فراری

قاچای: دونده

قاچینیلماز: اجتناب ناپذیر

قاخینج: باشا چالماق، شماتت، سرزنش، منت

قادا: درد و بلا

قاداق: بند، قفل

قادین: خانیم، خانم

قارالتی: سپاهی، شبح، سایه

قاریز: هندوانه

قارت: سخت، زمخت، زبر، سفت

قارتال: عقاب

قارسیلن: برف پاک کن ماشین

قارشو: قارشی، مقابل

قارشیلیق:

قارشیلیق: جواب

قارغی: نفرین

قارماق: چنگال، قلاب

قاریش: وجب

قاریشیق: در هم، مخلوط

قارین: شکم

قارلاق: چکاوک

قازان: دیگ

قارانچ: سود، درآمد

قارما: کلنگ

قاریتتی: حفريات

قاسیرغا: توفان

قاسیق: شرمگاه

قاش: ابرو

قافلان: پلنگ

قالالبیق: شلوع، پر هیاهو

قالارغي: جاويد، پايدار، ماندگار

قالاق: پشته

قالخان: سپر

قالديراج: اهرم، جرثوقيل

قالديرماق: قووزاماق، ديكلتمك، بلند كردن، بالا آوردن

قاليجي: وامانده، پسر و

قالين: ضخيم

قامچي: شلاق

قانات: بال

قانچيل: خونمردگي

قاندال: رنجير

قانديريجي: جواب قانع كننده

قانشار: روبرو، مقابل

قانقال: كنگر

قانيق: سيراب، ...

قاهمار: آرخا، پشت

قاوون: خربزه

قايدا: قاعده

قايريلي: مصنوعي، ساختگي، جعلی

قايعي: فكر، اندوه، غم، تعصب

قايناق: منبع

قايناقچي: جوشكار

قره قنييد: شومي، بد بمني

قرئت: روزنامه

قنيم: دوشمن

قوپوز: ساز، ساز آشيقيها

قۇيۇق: كىندە شىدە

قۇتسال: مۇقدىس

قۇتلو: مېبارك

قۇتۇر: گىر

قۇجامان: بىزىرگ، سىترىگ، كېنىسال

قۇخو: بو، رايچە

قۇخوموش: گىندىدە

قۇدۇرغان: سىرمىست، ھار شىدە

قۇدۇز: ھار

قۇز: اخگر، گىر

قۇزاجاناق: شىرارە

قۇرال: قاعدە، قانۇن

قۇران: مېمار

قۇرتۇلۇش: آزادى، رھايى

قۇرتۇم: ايچىم، جىرە

قۇرخاق: تىرسو

قۇرخماز: نىتىرس، شىجاء

قۇرخو: خۇف

قۇرخونچ: وحىشتىناك

قۇرشايىچى: مېاون جىرم، تىرىك كىندە، وسوسە كىندە

قۇرچۇ: مېافىز مېرتى

قۇرقۇ: تۇپىنە

قۇرقۇشۇم، قۇرۇشۇم: سىرب

قۇرۇجو: بىيانگىزار

قۇرۇجو: پاسدار، مېافىز

قۇرۇلتاي: نىشىست، سىمىنار، كىگرە

قورولو: مؤسسه، بنیاد

قورولوش: ترکیب، تشکیلات، بنیاد، نهاد، فرمول در شیمی

قورولیق: خشکی

قوروم: دوده

قوروم: سازمان

قوروماق: حفاظت کردن

قوروماق: خشک شدن

قورنی: شمال

قوزغون: کرکس

قوسونتو: موادی که در استفراغ کردن از معده بیرون ریخته می‌شود

قوشانماق: محاصره شدن

قوشقووان: مترسک

قوشون: لشکر

قول: امضا

قول: بنده

قولاچ: مقدار فاصله دست تا آرنج

قولتوق: بغل، زیر بغل

قولچاق: عروسک

قولدور باسان: دزد افکن

قولون: کره اسب

قوموج: دنبالچه، آخرین مهره ستون فقرات

قوناق: مهمان

قونشولوق: همسایگی، مجاورت

قونو: موضوع

قونوشوق: بحث، مصاحبه

قوهوملوق: خویشی، فامیلی

قۇۋاق: تېرىزى، سېپدار

قۇۋالاق: مطرود، رانده شده

قۇۋشوق، قۇۋشاق: محل تلاقي، تقاطع

قۇۋوشماق: پيوستن

قوياق: وادي

قويتو: جاي خلوت

قويروق: دم، دنبه

قىدالانماق:

قىراق: لبه، كناره

قىرىم: آن

قىرقين: قتل عام، كشتار، ايپدمي

قىرمانچ: تاريانه

قىروۋ: شبنم برفي

قىرىجي اوچاق: هواپيماي بمب افكن

قىرىجي سلاح: اسلحه كشتار جمعي

قىرىجي: كشنده، نابودگر

قىريق: بريده، پاره شده

قىزارتما: سرخ كردني

قىزارتي: سرخي،

قىزبوغان: مارمولك

قىزغين: شائق، دوآتشه، افراطي، نترس

قىزغين: يانار

قىيسسا: كوتاه

قىسقانچ: فشارنده، مايه عذاب، پرس، منگنه، گيره

قىسناما: به تنگ آوردن، وادار كردن

قىسير: سترون، نازا، اجاق كور

قىشقيرىق: دادويىداد، قشقرق

قىقايچ: خسود، خسييس

قىلاووز: رهنما

قىليغ: قلق

قىلينچ: شمشير

قيه: صخره، سنگ

قىها:

قيوريم: فر فري، مجعد

موسوى

سنىچگى: انتخابات، Seçgi

سنىچگىن: ممتاز، Seçgin

سنىچىم: انتخاب، Seçim

سۆز: لغت، Söz

سۆزجوگ: لغت، واژه، Sözcük

سۆزدىرمەك: Sezdirmək

سۆزلوك: لغتنامه، Sözlük

سۆزمن: سخنگو، Sözmən

سۆزه باخان: حرف شنو، baxan Sözə

سۆز و گىچىن: ذي نفوذ، محترم، geçən Sözü

سۆنوك: خاموش، Sönük

سئودا: عشق، Seveda

سئوگى: محبت، عشق، Sevgi

سئوگىلى: محبوب، سوغلى، Sevgili

سئومك: دوست داشتن، عشق ورزىدن، Sevmək

سئويملى: عشق ورزىدنى، دوستداشتنى، Sevimli

سئوينج: شادي، مهر ، Sevinc

سۆي: سخن، شعر، Söy

سۆيچو: شاعر، Söyçü

سئيرەك: كم پشت، Seyrək

سۆيكنمك: تكيه دادن، Söykənmək

سۆيلەنتي: شايعة، Söylənti

سۆيلەنجە: مقال، گفتار، Söyləncə

سۆيمك: فحش و ناسزل گفتن، Söymək

ساپاق: دسته، Sapaq

ساتديق: فروشي، Satdıq

ساتقين: خودفروخته، Satqın

ساتيچي: فروشنده، Satıcı

ساتيريك: انتقادى، Satırık

ساچاق: شعاع، دسته‌اي از نور، Saçaq

ساخسي: سفال، Saxsı

ساخلاج: ترمز، Saxlac

ساخلاييجي: بازدارنده، مانع، Saxlayıcı

ساخلوو: پادگان، Saxlov

ساراي: كاخ، Saray

سارساق: متزلزل، رعشه‌اي، نحيف، Sarsaq

سارسيلماق: به لرزه در آمدن، به ستوه آمدن، افتادن، متزلزل شدن، پراكنده شدن، Sarsılmaq

سارسينتي: تزلزل، بي‌ثباتي، Sarsıntı

سارسينتي: دهشتلي، تيتره‌ييجي، Sarsıntı

سارغي: پانسمان، Sarğı

سارماشيق: نيوفر وحشي، Sarmaşiq

ساریق: عمامه، دستار، Sarıq

ساغ: سمت راست، Sağ

ساغلام: تندرست، سالم، Sağlam

ساغین: چنکین، اوزونو ساخلا، مواظب باش، Sağın

ساغین: دوشا، Sağın

ساققال: ریش، Saqqal

سالخیم: خوشه انگور، Salxım

سالدیری: هجوم، Saldırı

سالدیریچی: مهاجم، حمله کننده، Saldırıçı

ساللاق، سالخاق، سالخوو: آویزان، Salxaq, Salxov, Sallaq

سانماق: Sanmaq

ساو: پیام، خبر و وحی، Sav

ساواش: جنگ، Savaş

ساوچی: پیامبر، پیام آور، رسول، Savcı

سای: شماره، Say

سایاج: کنتور، Sayac

سایخاش: خلوت، Sayxaş

سایغی: حرمت، سپاس، Sayğı

سایغین، ساین: محترم، عالیجناب، Sayın, Sayğın

ساییش: حساب، محاسبه، Sayış

ساییلماز: بی شمار، Sayılmaz

ساییلی: معهود، انگشت شمار، Sayılı

سرت: سفت، سخت، Sört

سرگی: نمایشگاه، Sörgi

سرین: خنک، Sərin

سرگي: Səzgi، حدس،

سسلې: Səsli، صدا دار، باصدا،

سسلې: Səsli، مصوت،

سکمهک: Səkmək، خرامیدن،

سکیل: Səkil، اسب پا سفید،

سمیز: Səmis، چاق، فربه،

سنهک: Sənək، کوزه،

سهم: Səhm، ترس،

سهوسک: Səvsək، یاهوگو، ژاژخاي، احمق،

سهرینتی: Səyrinti، ارتعاش،

سویای: Subay، مجرد،

سوت امەر: Süt əmər، شیر خواره،

سوتول: Sütül، شیري، نورس، گندم شیري نیم پز،

سوچ: Süç، گناه، جرم،

سوچول: Suçul، هیدروفیل،

سورغو: Sorğu، سؤال،

سورغوچو: Sorğuçu، بازر پرس، مفتش،

سورگون: Sürgün، تبعیدی

سورماق: Sormaq، سؤروشماق،

سورمهک: Sürmək، داوام و نرملک، ادامه دادن، راندن،

سورمورگه: Sümürge، مستعمره،

سورهج: Sürəc، پروسه،

سورو: Suru، رمه،

سوروچو: Sorucu، پرسش گر، کاراگاه،

سوروچو: Sürücü، راننده، شوفر،

سۈرۈنتۈ: خزیدن، دوام داشتن، Sürüntü

سۈرۈنگەن: خرنده، Sürüngən

سۈزگەچ: صافي، فيلتر، Süzgəç

سۈزگۈن: طناز، داراي چشمان خمار، لاغر، Süzgün

سۈسدۈرۈچۈ: صداخفهکن، Susdurucu

سۈسلەنمەك: ساكت شدن، خفه شدن، Suslənmək

سۈسماق: ساكت شدن، Susmaq

سۈسۈز: تشنه، عطشان، Susuz

سۈسۈق: ساكت، صامت، Susuq

سۈقۈزديران: آبگرمکن، Suqızdırın

سۈل: چپ، Sol

سۈلار: فصل پاییز، Solar

سۈلغۈن: پژمرده، بیطراوت، Solğun

سۈلماز: همیشه شاداب، Solmaz

سۈلو: آبدار، Sulu

سۈلۈق: آبگیر، باتلاق، Suluq

سۈم: ساكت، مات، Sum

سۈمۈرغاچي: استعمارگر، Somurğacı

سۈن: آخر، پایان، Son

سۈنرا: سپس، بعد، Sonra

سۈنسۈر: ابتر، اجاق کور، Sonsuz

سۈنگۈ: نیزه، Süngü

سۈنۈج: نتیجه، Sonuc

سۈي اد: نام خانوادگي، Soy ad

سۈي: نژاد، Soy

سۇنچولۇق: نژاد پرستى، Soyçuluq

سۇيداش: ھىندى، Soydaş

سۇيغۇن: غارت، Soyğun

سۇيغۇنچۇ: راھىزى، غارتگر، Soyğunçu

سۇيۇق: سىردى، Soyuq

سىچاق: گرەم، Sıcaq

سىچراماق: پىرىدىن ئىزى مانىغى بە ئورۇن ئاڭلىنى، Siçramaq

سىخىمە: جەمىيەت، Sixmə

سىخىتى: دىئەت، فشار، فشار سىياسى، Sixinti

سىرتىغ: پىرۇ، Sirtiğ

سىرتىق: پىرۇ، سىتال، Sıtal

سىرداش: ھىراز، Sırdaş

سىرغا: گۆشۈرە، Sırğa

سىرناق: سىم، Səhm

سىرىمىسەمەك: ئېلىشىدىن ۋە پىلاستىك مېۋە-يېمەك

سىزىلتى: ئالە

سىزىلتى: ئالە، ھىزىن

سىغال:

سىغىرچىن: پىرستۇ

سىغىنچاق: پىناھگاھ

سىغىنماق: پىناھ بىردىن

سىگىرە: پىلەك

سىلاماق: پىسخىگىن، جۈۋاب دىدىن

سىلىدىرىم: ي

سىلگى: پىلەك

سىلەجەك: دىستماق

سيناق: امتحان، آزمائش

سينماز: نشڪن

سينير: مرز، حد

سينيق: شڪسته

سينيقچي: شڪسته بند

موسوي

